

آنچه در پیوند با این روایات، گفتنی است، پرهیز جدی از تطبیق این روایات بر برخی از حکومت ها و انقلاب ها است، کاری که برخی به راحتی و قاطعانه یا با استظهار انجام می دهند. هرچند تطبیق احتمالی آن توسط برخی محدثان و فقیهان نیز صورت گرفته است.^۱

نکته دیگری که می تواند در رسیدن به نظر صحیح کمک کند رفتار متفاوت سلبی و ایجابی حضرات معصومین -علیهم السلام- با قیام های زمان خود یا قبل از ایشان است. به عنوان مثال در حالی که با برخی اقدامات بنی الحسن، خراسان و بصره رفتار سلبی شده است با قیام زید و قیام حسین بن علی (شهید فخر) رفتار دیگری شده است و نمونه آن فقره ذیل از معتبره عیص بن قاسم است که امام -علیه السلام- فرمودند: «إِنْ أَتَاكُمْ آتٍ مِنَّا فَانظُرُوا عَلَيَّ أَيُّ شَيْءٍ تَخْرُجُونَ وَلَا تَقُولُوا خَرَجَ زَيْدٌ، فَإِنَّ زَيْدًا كَانَ عَالِمًا وَكَانَ صَدُوقًا وَ لَمْ يَدْعُكُمْ إِلَى نَفْسِهِ وَإِنَّمَا دَعَاكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَ لَوْ ظَهَرَ لَوْفِي بِمَا دَعَاكُمْ إِلَيْهِ».^۲

و در روایتی آمده است: «انتهی رسول الله صلی الله علیه وآله إلى موضع فخر فضلی بأصحابه صلاة الجنابة ثم قال: يقتل هاهنا رجل من أهل بيتي في عصابة من المؤمنين، ينزل لهم بأكفان وحنوط من الجنة، تسبق أرواحهم اجسادهم إلى الجنة».^۳

البته نسبت به روایات اخیر و امثال آن می توان افزون بر مناقشه سندی مناقشه دلالی کرد و گفت: تکریم و مدح شهیدان فخر شاهی بر تأیید کار آنها نیست؛ هر چند با توجه به فضای خلاف تقیه بر صدور این روایات و شهید انگاری جناب حسین و همراهانش مناقشه سندی و دلالی موجه به نظر نمی رسد.

در راستای ذکر روایات معارض، برخی به مثل روایت ذیل نیز تمسک جسته اند: «لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ، وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ، وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُفَارُوا عَلَيَّ كِطَّةَ ظَالِمٍ، وَلَا سَعَبَ مَظْلُومٍ، لَأَلْفَيْتُ حَبْلَهَا عَلَيَّ غَارِبَهَا»^۴؛ «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ: «لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ

۱. علامه مجلسی قدس سره ذیل روایت ابو خالد کابلی می فرمایند: «لا یبعد ان یکون اشارہ الی الدولة الصفویة -شیدها الله تعالی- و وصلها بدولة القائم -علیه السلام-» بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۳. همچنین ذیل روایت فوق گفته شده: «یحتمل انطباق مفاد هذه الاخبار على الثورة الاسلامية الواقعة في إيران كما لا يخفى». دراسات في ولاية الفقيه، ج ۱، ص ۲۳۹.

۲. الوسائل، ج ۱۵، جهاد العدو، باب ۱۳، ح ۱.

۳. مقاتل الطالبین، ص ۲۸۹.

۴. همان، ص ۲۹۰، ۳۰۲ و ۳۰۴.

۵. نهج البلاغة (فیض الاسلام)، ص ۵۲.

لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرَ مُتَّعِنٍ»؛ «عن أبي عبدالله عليه السلام قال : ما قدّست أمة لم يؤخذ لضعيفها من قویها غیر متعتع».^۲

این روایات نیز با اطلاقی که دارند، از اسناد دال بر جواز یا وجوب (مطلق یا مشروط) تشکیل حکومت، می توانند به شمار آیند.

نکته قابل تامل دیگر در راستای تضييق و روایات منع، عدم توازن از جهت قوت و استحکام بین این روایات و اسناد قرآنی، روایی و عقلی دال بر جواز و مشروعیت تشکیل حکومت اسلامی است. به هر حال اگر روایات مورد گفت و گو خواسته باشد بر مسند اعتبار بنشیند، باید بتواند معارض اسناد جواز یا وجوب قرار گیرد، و چنین توانایی در این روایات وجود ندارد. البته این گفته بر فرض مسلم انگاشتن تعارض است که به نظر ما تعارضی وجود ندارد و جمع دلالی ممکن است.

نباید غافل شد که در طول تاریخ حکومت های نیمه شرعی شیعیان آثاری محمود و مطلوب از خود به جای گذاشته اند، حال اگر حکومتی کامل تر بر اساس شریعت تشکیل شود، می تواند آثار زیادی از خود بر جای گذارد.

در انجام گفتگو از این مسئله مهم، اشاره به نکاتی مناسب می نماید:

۱. آنچه در این مسئله، مورد گفتگو واقع شد، جواز یا وجوب تشکیل حکومت بر اساس شریعت بود، لکن از شکل خاص آن صحبتی به میان نیامد، واضح است که شکل کامل آن، بودن فقیه عادل و حکیم در هرم قدرت است. هر چند از صورت ها و شکل های دیگر نیز می توان صحبت کرد.

۲. حکومت بر اساس شریعت، اقتضائاتی دارد که باید کاملاً مراعات شود. توفیق یک حکومت در داشتن برنامه جامع، مدیران و کارگزاران لایق و رهبرانی حکیم است.

۲. تشکیل حکومت بر اساس شریعت به معنای دخالت شریعت در همه شئون انسان ها نیست. باید گستره شریعت را ملاحظه کرد، سپس مدیریت و حکومت را در دست گرفت. توجه به این نکته در نظر و عمل بسیاری از اشکالات را مرتفع می سازد. الحمدلله رب العالمین.

۱. همان، ص ۱۰۲۱.

۲. الوسائل، ج ۱۶، ص ۱۲۰ (ابواب الامر و النهی، باب ۱، ح ۹).